

شرح حدیث شریف معراج

درس گفتارهایی از:

استاد تاج آبادی

جلسه چهارم (۱۴۰۱/۷)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه شرح فراز دوم حدیث

در قسمت دوم حدیث معراج خداوند متعال به پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند: محبت من برای متحابین و متعاطفین و متواصلین و متوکلین واجب است؛ کسانی "حَبَّ فِي اللَّهِ" و عطوفت و مهربانی فی الله دارند و اهل ترابط با مومنین هستند و آنانی که توکل بر خدای متعال دارند. نکاتی در این بخش عرض شد.

عوامل ایجاد حَبِّ فِي اللَّهِ

مطلبی که می ماند این است که محبت به مردم و «حَبِّ فِي اللَّهِ» یک امر قلبی است و امر قلبی در اختیار انسان نیست. چگونه انسان چیزی را که مالک آن نیست و یک عمل خاص محسوب نمی شود، در خود ایجاد کند.

پاسخ در این است که باید زمینه های این محبت و علل و عوامل آن را در خود ایجاد کند، که در اینصورت مردم را مانند خود و حتی بالاتر دوست خواهد داشت.

۱- ایمان و عمل صالح

مهمترین علت و زمینه ایمان و عمل صالح است. هرچه ایمان انسان به خداوند متعال بیشتر شود محبت او به مومنین هم بیشتر می شود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»^۱ در سوره مریم می فرماید اگر به ایمان حقیقی برسید و اهل عمل صالح شوید محبت شما را در دل مومنین قرار می دهد. طبیعی است وقتی ایمان و عمل صالح در جامعه ایمانی جاری شد «محبت» و «ودّ» به دنبال آن می آید و مومنین یکدیگر را دوست می داند و به هم محبت می ورزند.

اصولا ایمان به خداوند متعال اگر در قلب سرایت کرد و جایگیر و فراگیر شد محبت به خداوند متعال را می آورد: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۲ کسانی که ایمان دارند حَبِّ شدیدتری به خداوند دارند پس هر چه ایمان بیشتر شد محبت بیشتر می شود و بعد از شدت محبت دو اتفاق می افتد:

^۱ مریم: ۹۶.

^۲ بقره: ۱۶۵.

۱. اول آنکه به آنچه متعلق به خداوند است محبت ایجاد و بیشتر می شود؛ به کتاب خدا، خانه خدا، پیامبر خدا، امامان الهی و به خلق خدا و مومنین محبتش بیشتر می شود؛ چون مومنین را به عنوان جلوه و تجلی خدا و نه مخلوق می بیند و آن محبتی که به خداوند دارد بازتاب می یابد و به بندگان خدا و مومنین هم می رسد.

۲. دوم اینکه انسان وقتی حقیقتا خداوند را دوست داشت و محبت الهی در دل جایگیر شد، ط این محبت برای انسان تشبه به خداوند را به ارمغان می آورد و باعث می شود که صفات الهی و صفات محبوب و معشوق در او ایجاد شود. هر چه محبت به خداوند در انسان بیشتر شود اخلاق الهی او عمیقتر و بیشتر می شود رحمت و رافت و حکمت و علم الهی در او جلوه می کند. خلق و بنده خدا را دوست خواهد داشت جوری که خدا دوست دارد و رافت و رحمت را مانند خدا پیدا می کند.

این مهمترین زمینه و عامل است لکن انسان باید بچشد و از ایمان ذهنی و عقلی عبور کند و به ایمان قلبی و محبت که رسید و و هنگامی که رابطه اش با خدا عاشق و معشوق شد این ها به دنبال آن حاصل می شود.

۲- تواضع

تواضع باعث می شود که حبّ فی الله ایجاد شود. تواضع یعنی انسان از حالت دگمی خارج شود و باعث می شود انسان خوبی ها و کمالات دیگران را هم ببیند و تا انسان برای دیگران کمال قائل نباشد و خود را برتر از دیگران بداند نمی تواند تواضع پیدا کند.

تواضع یعنی انسان دید خود را باز کند و صرفاً تمرکز بر داشته ها و ارزشهای خود نداشته باشد. اگر توانست خوبیهای دیگران را پیدا کند که این مهم است و بعد به آن ها قائل شود تواضع پیدا کرده است. تواضع گستره ای هم دارد و در سخن گفتن و نگاه کردن و در تحمل دیگران و شنیدن، مصداق دارد. انسان در هر موضوعی با دیگران باید تواضع داشته باشد. اگر اینطور شد به طور طبیعی محبت عمومی میان مومنین و حبّ فی الله ایجاد می شود.

۳- احسان کردن

یکی دیگر از عوامل و زمینه های ایجاد محبت که از روایات استفاده می شود، احسان و بخشش است. بخشش به هر اندازه از انسان بر می آید محبت به وجود می آورد.

بخشش و هدیه دادن و احسان کردن حبّ فی الله می آورد و آن را در جامعه ایمانی زیاد می کند؛ انسان وقتی به کسی محبت می کند در واقع به او نشان می دهد که او را دوست دارد و او مهم است و غم او انسان را آزار می دهد، این موجب محبت دیگران می شود.

۴- زهد

«اَزْهَدْ فِيمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ»^۳

عامل دیگر محبت این است که در روابط، دیگران بفهمند که انسان به داشته‌های ایشان چشم‌داشتی ندارد. بی رغبت به مقام و دارایی و اعتبارشان هست و رفاقت و محبت با او بخاطر ثروت و دارایی ایشان نیست. اگر ببیند که انسان خودش را می خواهد و خلوص دارد محبت طرفینی بیشتر می شود اما اگر معلوم شود که توقع پنهانی یا نیت و غرضی دارد ولو آن را بروز نمی دهد باعث نفرت و ایجاد فاصله می شود و مانع ارتباط قلبی می شود.

۵- انصاف در معاشرت

در روایات داریم اگر می خواهد محبت در بینشان ایجاد شود در معاشرت انصاف داشته باشید. گاهی انسان حال او جووری است که با دیگران رفتاری می کند که دوست ندارد با خود او اینکار بشود این خودخواهی و عین ظلم است.

مثلاً غیبت و بی احترامی و مورد استهزاء قرار می دهد ولی دوست ندارد با خودش این گونه شود. این عین بی اخلاقی و خودخواهی است. گاهی عین دیگران رفتار می کند یعنی آن جور که دیگران برخورد می کنند این هم انصاف نیست و مقابله به مثل به حساب می آید. هر کس خوبی کرد احترام گذاشت و سلام کرد او هم خوبی می کند و احترام می گذارد و سلام می کند و گرنه خوبی نمی کند و احترام نمی گذارد.

این اگرچه در بعض موارد پسندیده و جایز است ولی در مواردی هم ضد اخلاق است و درست نیست.

^۳ امالی (للطوسی)، ص ۱۴۰ و ۲۰۲.

انصاف این است که با دیگران جوری رفتار کند که دوست دارد با او رفتار شود نه اینکه محاسبه کند چه طور برخورد می کنند؛ کاری ندارد زید با او چه رفتاری می کند بلکه نگاه می کند در قلب خود می خواهد دیگران به او احترام بگذارند پس خود را ملزم به رعایت احترام می داند ولو دیگران چنین نمی کنند

دوست ندارد غیبت او را بکنند پس خود هم نمی کند اگر چه دیگران بعضی غیبت او را می کنند. و همینطور دوست ندارد دیگران به او بی احترامی کنند خود هم بی احترامی نمی کند اگر چه بعضی دیگران این کار را می کنند. در نظر فلاسفه اخلاق غرب به این رفتار، «قانون طلایی» می گویند که تمام فضایل اخلاقی از همین بیرون می آید و بر همین قانون مبتنی است.

۶- مواسات

«الْمُوَاسَاةُ فِي الشَّدَّةِ»^۴ موجب محبت زیاد می شود. یعنی دیگران را هم ردیف و شریک خود بداند و او را صاحب حقی در امکانات و زندگی خود بداند. «الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلْسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^۵ اساسا بخشی از اموال را مال خود نمی داند و آن را از آن دیگران می داند. خود را مالک صوری اشیاء می داند. این غیر از این است که بخشی از مال خود را به دیگران می بخشد او این مقدار را حق دیگران می داند. مواسات یعنی شریک قرار دادن دیگران در امکانات و چیزهایی که انسان دارد.

مواسات زمینه ظهور

خدمت امام باقر علیه السلام رسید و عرض کرد شما چرا با این تفاوتی که در زمانه وجود دارد قیام نمی کنید؟ شیعیان زیاد شده اند شما را باور دارند دیگر مانند زمان امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیست و مردم همراه شما هستند.

در بعضی روایات دارد که مهدی موعود شوید و ظاهرا در روایات هنوز این اعتقاد شیعه نبود که امام یازدهم می آید و بعد مهدی موعودی وجود دارد. به همین خاطر عبدالله حسن مثنی به دنبال این بود که فرزند خود را به عنوان مهدی موعود معرفی کند.

^۴ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۴۹.

^۵ معراج: ۲۴ و ۲۵.

امام باقر فرمودند که شما روابط مالی تان با یکدیگر چه گونه است؟ این طور هست که در جیب همدیگر شریک باشید(و بدون اجازه به جیب هم دست بزنید)؟

عرضه داشت که خیر؟

فرمود: شما آماده ظهور نیستید

زمانی ظهور رخ می دهد که شیعیان چنین مواساتی در بینشان وجود داشته باشد.

۷- قلب سلیم

در روایات داریم که «الرُّجُوعُ إِلَى قَلْبِ سَلِيمٍ»^۶ قلب پاک محبت اجتماعی را زیاد می کند. قلب پاک از کینه و بدخواهی و حسادت و در حقیقت هر چه کینه و حسادت و بغض کمتر شد محبت اجتماعی زیاد می شود. «لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا»^۷ این آیه ناظر به همین است که در دل های ما غل و حقد و کینه نباشد.

در اوصاف بهشتیان می فرماید: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ»^۸ غل را از قلب های مومنین کندهیم و پاک کردیم و ایشان در مقابل هم در سریر و تختشان نشسته اند.

مرحوم علامه در این آیه (صراحتاً یا به جان کلام) می فرماید " إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ "، تفسیر "نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ" است؛ مقابل هم نشستن یعنی به پشت هم نظر ندارند و عیب جوئی و عیب سازی نمی کنند.

این تقابل یک کنایه است نه این که واقعا در طول اقامت در بهشت روبروی هم نشسته باشند. یعنی کسی به عیب و نقصان دیگری توجه ندارد و آن را نمی بیند. یعنی چون عیبجو در روبرو این کار را نمی کند بلکه پشت سر دیگران این کار را انجام می دهد، این تقابل کنایه از نبود عیبجوئی و عیب سازی در میان بهشتیان است.

عیبجوئی و عیب سازی از ثمرات پلید حسادت و کینه و ... است. حسادت که بیاید عیب جوئی و عیب سازی و عیب گوئی می آید. گاهی عیب گوئی است و گاهی عیبجوئی و گاهی عیب سازی انجام می شود. گاهی عیب

^۶ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۴۹.

^۷ حشر: ۱۰.

^۸ حجر: ۴۷.

هایی که دیگری دارد کشف و افشا و بیان می کند این یک رذیلت اخلاقی است و گاهی عیبی که ندارد برای او می سازد و منتشر می کند.

در بهشت هیچ مرتبه از مراتب ظلم و ظلمت و تاریکی و ... نیست. بهشت تجسم دنیا است و همه اتفاقات در دنیا رقم می خورد. در برزخ و و مراحل اولیه محشر هم برخی اتفاقات واقع می شود.

در روایات داریم که آب و چشمه ای در بهشت وجود دارد به نام چشمه جاودان، هرکس وارد بهشت می شود اول در آن وارد می شود و از هر پلیدی ظاهری و باطنی پاک می شود.

این نزع اوصاف اهل بهشت است و موطن نزع دنیا یا مراحل بعدی (برزخ و محشر) قبل از بهشت است.

۸- مراعات درک و عقل دیگران

در روایات داریم: «حَدَّثَهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ تَرَكَ مَا يُنْكِرُونَ»^۹ رعایت عقل دیگران را کردن موجب محبت می شود. گفتن کلمات دشوار و غیر قابل فهم و بالاتر از درک دیگران موجب نفرت و کم شدن محبت است.

۹- عفو و گذشت

در روایات عفو موجب محبت است. در قرآن کریم [نیز] آمده است: «ادْفَعِ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^{۱۰} سیئه و بدی را با حسنه و نیکی پاسخ بدهید و مقابله به مثل نکنید.

اگر انسان با حسنه یک بدی را و با یک کار احسن، کار حسنه ای را پاسخ داد این باعث می شود که دشمنی ها تبدیل به دوستی شود و علاوه بر آن «حمیم» هم بشود؛ شفیق و دلسوز نیز بشود. او بدی می کند و انسان به او خوبی می کند این موجب میشود که دوست و شفیق بشود.

وقتی انسان بتواند بدی های دیگران را با خوبی پاسخ دهد و این اوج کمالات اجتماعی و بالاتر از همه کمالات اخلاقی است. این کار باعث می شود که دوستی ها زیاد شود و دشمنی ها از بین می رود. این کار البته کار سختی است و هر کسی نمی تواند بدی را به نیکویی و نیکی را با احسن جواب بدهد. «وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا

^۹ بشارة المصطفى لشعية المرتضى، ص ۹۷.

^{۱۰} فصلت: ۳۴.

وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^{۱۱} کسی به این فضیلت و کمال می رسد و آن قدر روح او بزرگ و زلال بشود که بدی را با خوبی جواب دهد که به مقام صبر رسیده باشد و همینطور کسی به این کمال می رسد که از فضائل اخلاقی و کمالات بهره ی بزرگی داشته باشد.

۱۰- حلم

بعد از عفو «حلم» است که در مرتبه پایینتر از آن است. راغب در مفردات حلم را «ضبط النفس و الطبع عن هیجان الغضب»^{۱۲} حلم یعنی انسان خود را کنترل کند و دچار آشفتگی و هیجان غضب نشود. مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه: «السکوت عند المکروه من قول أو فعل»^{۱۳} حلم آن است که انسان در مقابل بدی دیگران نه کاری کند و نه حرفی بزند.

به نظر می آید این دو تعریف قابل جمع است و تعریف علامه لازمه سخن راغب است. اگر انسان بخواهد دچار آشفتگی و هیجان نشود می تواند سکوت کند و همینطور فعلی انجام ندهد و در مقام انتقام بر نیاید. این تعریف به لازم معنا است. شاید ایشان تعریف را از روایت گرفته باشند؛ در کلام امیرالمومنین علیه السلام داریم: «لَا حِلْمَ كَالصَّبْرِ وَ الصَّمْتِ»^{۱۴} حلمی مانند صبرکردن در مقابل بدی دیگران و سکوت نیست. کسی در حق انسان بدی می کند و انسان در مقابل او یا برخورد عملی می کند یا با زبان چیزی می گوید و شماتت می کند.

حلم یعنی این که هیچکدام نباشد و در مقابل بدی دیگران خود را کنترل کند و نه در عمل مقابله به مثل کند و نه سخنی و حرف نامربوطی به زبان بیاورد.

لازمه حلم «تغافل» است هر چه انسان بتواند خود را به غفلت بزند حلم او بیشتر می شود. تغافل یعنی انسان خود را به ندیدن و نشنیدن بزند و کسی که دشنام می گوید نشنود و یا کار بدی در حق او می کند، نبیند. این تغافل بسیار مهم است.

^{۱۱} فصلت: ۳۵.

^{۱۲} مفردات، ج ۱، ص ۲۵۳.

^{۱۳} المیزان، ج ۲، ص ۳۸۹.

^{۱۴} کافی، ج ۸، ص ۲۰.

موارد حلم

امام صادق علیه السلام می فرماید پنج جا جای حلم است:

۱- عزیز ذلیل شود

«أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً فَيَذَلُّ» یکی از مصادیق حلم این است که انسان در قوم و قبیله خود معتبر باشد و به خاطر حادثه ای عزت و اعتبار اجتماعی را از دست بدهد.

۲- راستگو متهم شود

«أَوْ يَكُونَ صَادِقاً فَيُتَّهَمُ» کسی راست بگوید متهم به دروغ گویی شود این جا محل حلم است. انسان حرف صادقانه اش را گفت دیگر اهمیت ندهد که دیگران چه می گویند؟ او را راست گو می دانند یا خیر؟

۳- مبلّغی اهانت شود

«أَوْ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ فَيُسْتَخَفُّ بِهِ» دعوت به حق می کند ولی او را خفیف می کنند و همراهی با او نمی کنند بلکه تخطئه می کنند. لزومی ندارد که انسان وقتی حرف حقی می زند آن را اثبات کند و طرف مقابل او قبول و باور کند.

این تعهد باعث می شود از حد اعتدال خارج شود. اگر تعهد را به اندازه ای باشد که فقط سخن حق بگوید دیگر عصبی نمی شود. ولی هنگامی که تعهد اضافی را شیطان به انسان می دهد و انسان خیال می کند این تعهد اضافی حق و الهی است در حالیکه این گونه نیست و شیطان می گوید این قبول نکرد لذا انسان به جدل می افتد و جدل هم او را به هرز گویی می کشاند.

۴- بی گناهی مجازات شود

«أَوْ أَنْ يُؤَذَى بِلَا جُرْمٍ» انسان را بدون جرم اذیت و مجازات کنند؛ حرفی نزده است یا کاری را نکرده است به گردن او بیندازند و با زبان یا به فعل آزار ببینند.

۵- حقی داده نشود

«أَوْ أَنْ يَطْلُبَ بِالْحَقِّ فَيُخَالِفُوهُ فِيهِ»^{۱۵} حقی را مطالبه کند به او ندهند. این مطالب در روابط ایمانی و شخصی است که مومنی حق دیگری را ضایع کرده باشد.

کلید حلم

مفتاح حلم صبر است. امام کاظم علیه السلام در روایت مشهور چند صفحه ای که در تحف و بحار باب عقل است به هشام فرمودند: «يَا هِشَامُ... فَحَصِّنُوا بَابَ الْحِلْمِ فَإِنَّ بَابَهُ الصَّبْرُ»^{۱۶} باب حلم را نیکو گردان و باب آن صبر است تا نتوانی به مقام صبر بررسی به مقام حلم هم نمی رسی.

فضایل اخلاقی با هم پیوند دارند و در روایت داریم که اینها اخوان اند و از یک ریشه اند؛ نمی شود انسان صبر نداشته باشد و بخواد که حلم داشته باشد و یا حلم نداشته باشد و بخواد که عفو داشته باشد. لذا ممکن است کسی حلم داشته باشد و عفو نداشته باشد؛ عفو یعنی بخشیدن و حلم به معنی تحمل کردن است و لذا ممکن است کسی به انسان بدی کند و او سکوت کند ولی در دل آن کس را نبخشد. اگر از دل بیرون رفت عفو و بخشش می شود. چگونه می شود کسی به حلم نرسد و به عفو برسد.

در بخش اجتماعی سیر الی الله این کمالات را باید انسان به دست بیاورد. پس باب حلم صبر است و تا انصاف نداشته باشد نمی تواند حلم داشته باشد. انصاف این بود که با دیگران رفتاری کند که خود دوست دارد این گونه با او رفتار شود. مثلا دوست دارد اگر خطایی کرد دیگران او را عفو کنند پس خود این گونه باشد و اگر رفتاری کرد دوست دارد که دیگران حلم داشته باشند پس خود باید حلم داشته باشد. همینطور نمیشود که انسان انصاف نداشته باشد و بخواد مواسات داشته باشد. این فضائل همه با هم پیوند دارند.

^{۱۵} مصباح الشریعة، ص ۱۵۴.

^{۱۶} تحف العقول، ص ۳۹۴

۱۱- رفق و مدارا

رفق را به نرمی و لطافت و در مقابل شدت و خشونت و به میانه روی معنا کردند. در باب مدارا گفته اند اگر از «دری» باشد به معنی آگاهی و شناخت از مقدمات غیر معمول است. "دریْتُ الطَّيْبِيَّ" از طریق پنهانی و با حيله آهوا را صید کرده است.^{۱۷}

مدارا طبق این ریشه به این معناست که جوری رفتار کنیم که بدون تنش او را همراه کند. یعنی انسان دیگران را خود با نوعی نرمش و حيله به کمند محبت خویش درآورد.

بعضی آن را از «درأ» به معنی دفع کردن گرفته‌اند^{۱۸} که در اینصورت به این معناست که با ملاحظت و نرمی و سیاست، بدی دیگران را دفع کند تا از خوبی ایشان بهرمنده شود. اگر بدی های دیگران را مدیریت کند می تواند از همراهی و خوبی های ایشان بهره ببرد.

رفق و مدارا در روایات زیاد مورد تاکید است: «إِنَّا أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمَدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أُمِرْنَا بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ»^{۱۹} همانطور که مامور به فرائض هستیم به مدارا امر شده ایم.

روایت زیاد است که در جلسات اصول اخلاق اجتماعی در باره هرکدام از این فضائل، رفق، مدارا و عفو... سخن گفته‌ایم.

«ثَمَرَةُ الْحِلْمِ الرَّفْقُ»^{۲۰} میوه حلم رفق و مدارا است؛ تا حلم نباشد رفق نمی آید. رفق به دام انداختن دیگران و از نیرو و امکانات و دوستی آن‌ها بهره بردن است و این تا زمانی است که بتواند با نرمش برخورد کند و دل او را به دست بیاورد و کنترل کند اگر در کاری توان او کم است سهل بگیرد و کم کم همراهی او را بدست بیاورد و لزومی ندارد که از ابتدا موافق صریح انسان باشد.

^{۱۷} ر.ک: جمهرة اللغة، ج ۳، ص ۱۲۶۷.

^{۱۸} ر.ک: همان، ص ۱۰۹۶ و تاج العروس، ج ۱، ص ۱۵۱.

^{۱۹} امالی (للطوسي)، ص ۵۲۱، ح ۱۱۵۰.

^{۲۰} غرر الحکم، ص ۳۲۹، ح ۵۹.

نگاه عارف به مردم

در کتاب اشارات بحثی در همین زمینه از ابن سینا وجود دارد. اشارات کتابی است که شرح آن معروف است و بهترین شرح را مرحوم محقق طوسی (خواجه نصیر) نوشته است. در نمط نهم به تعبیر ما فصل نهم مقامات عارفین بیان شده است.

ابن سینا در این فصل خیلی زیبا عرفان را توضیح می دهد و راه رسیدن به آن و حالات عرفا را بیان می کند. در این میان بخشی را به اخلاق عارفان اختصاص داده است و در بخش عمده بحث به اخلاق اجتماعی ایشان پرداخته است. وی می گوید:

العارف هش بش [بسام]

عارف گشاده روح و کثیرالتبسم است. عارف آدم تلخ گوشتی نیست.

یبجل الصغیر من تواضعه کما یبجل الکبیر،

به کودک همان احترامی را می گذارد که برای بزرگسال به کار میبرد و همان تواضع را نسبت به صغیر هم دارد.

و ینبسط من الخامل مثل ما ینبسط من النبیه

"نبیه" یعنی کسی که معروف است و خامل کسی است که شناخته شده نیست. کسی که ثروتمند است و کسی که منزلت اجتماعی و شهرت دارد یا علم زیادی دارد این ها اعتبار اجتماعی دارند و در مقابل کسی هم هیچ کدام از این ها را ندارد مثل کارگر ساده ای است که هیچ اعتبار اجتماعی ندارد.

عارف وقتی آدم معمولی که هیچ جایگاه اجتماعی ندارد همان قدر شاد می شود که یک فرد مشهور را می بیند، فرقی نمی گذارد. برای فرض مثال یک امام جماعت یک مامومی دارد که کارخانه دارد و یکی کاسب معمولی است از دیدن کدام بیشتر خوشحال می شود اگر آن معروف و پولدار با او کار داشته باشد چقدر انگیزه دارد که پیش او برود و اگر فرد معمولی بگوید کار دارم چقدر انگیزه دارد؟ نوعا انسان بین این دو فرق می گذارد. اگر همزمان هر دو کار داشته باشند کدام را مقدم می کند؟ حتی اگر انگیزه او جذب کمک برای مسجد باشد.

و کیف لایهش و هو فرحان بالحق [و بکل شیء]

او در اثر رسیدن به حقتعالی و قرب او به شادی بزرگی رسیده است.

فایده بیری فی‌ه الحق،

او به هر چه نگاه می‌کند حق را می‌بیند. جلوه حق را در هر دو می‌بیند و خدا هم یکی است و تفاوتی ندارد. در کودک جلوه ی خدا را می‌بیند و در بزرگسال هم همینطور و در دارا و ندار هم اینطور است.

و کیف لا یستوی و الجمیع عنده سواسیة أهل الرحمة قد شغلوا بالباطل.^{۲۱}

چطور همه نزد عارف بالله مساوی نباشند در حالیکه همه نسبت به خدا بنده و فقیر به او هستند. فقر پیامبر خداوند با فقر مورچه تفاوت ندارد.

انسان‌ها در اینکه هیچ چیز در مقابل خدا ندارند عین یکدیگرند و هرکه هرچه دارد خداوند به او داده است. به آن فرد که داراست خدا داده است و به ندار هم خدا نداده است. هردو را یک جور و یکسان و اهل رحمت می‌داند.

مرحوم محقق طوسی اینجا شرحی دارند: «و هذان الوصفان ... أثران لخلق واحد یسمى بالرضا»^{۲۲} این دو صفتی که ابن سینا برای عارف ذکر کرد یعنی گشاده رویی و نظرکردن با نظرواحد به خلق خدا و اعتبارات اجتماعی در نگاه او تفاوت ندارد، این دو اثر یک خصلت هستند و آن مقام رضا و رضوان است. چون به این مقام رسیده است این حالات در او ایجاد شده است.

^{۲۱} الاشارات و التنبیها، ص ۱۴۷.

^{۲۲} شرح الاشارات، ج ۳، ص ۳۹۱.